

مسافران لهستانی در ایران

نوشتة: یان ریهمان

ترجمة: ایونا نوویسکا

«مسافران لهستانی در ایران» عنوان مقاله‌ای است از یان ریهمان، مستشرق لهستانی که در ۱۹۷۵ م در *Przegląd orientalistyczny** چاپ و منتشر شد. از آنجائیکه این مقاله جنبه‌های گوناگون تاریخی و اجتماعی و فرهنگی ایران در قرن ۱۹ و همچنین در خلال وقوع جنگ‌های جهانی اول و دوم را به تصویر می‌کشد، برای محققان و پژوهشگران مطالعات ایرانی سودمند به نظر رسید، لذا ترجمه مقاله پس از اندکی تلخیص، ویرایش و اصلاح ارائه می‌گردد.

معصومه ابراهیمی

تا پایان قرن ۱۸ م. اغلب لهستانیانی که به ایران می‌آمدند، دیپلمات، تاجر و مسیونر بودند. اما تجزیه لهستان [از طرف سه ابر قدرت همسایه آن یعنی روسیه، پروس و اتریش] باعث شد تا فعالیت سیاسی تعطیل شود و از این زمان به بعد گروه‌های دیگری از لهستانیان به ایران پای گذاشتند. در وهله اول افرادی می‌آمدند که سرنوشت به طور اتفاقی آنها را به ایران کشانده بود، مانند آشوب طلبها و ماجراجویان و گاهگاهی هم آوارگان بی‌پناه و یا تبعید شدگان. در دهه دوم و سوم قرن ۱۹ م. اندک لهستانیانی خوش شانس به ایران می‌رسیدند که موفق شده بودند از قرارگاه نظامی روسیه واقع در قفقاز و یا آمو فرار کنند و با هزار بدبختی از راه کشورهای مختلف خان‌نشین، خود را به ایران برسانند. در همین زمان حدود ۵۰۰ نفر لهستانی به ارتش ایران پیوستند و حتی قرار بود در محاصره هرات از سوی ایرانیان شرکت کنند. اما تحت فشار روسیه، ایران مجبور شد این لهستانیان را از ارتش خود اخراج کند؛ عده‌ای از آنان به هندوستان، عراق و یا افغانستان رفتند، عده‌ای در فقر زندگی کردند، و گروهی نظیر فرانچیشک لیشیسکی^۱ از اهالی منطقه گالیس به وطن بازگشتند. لیشیسکی در زمان قیام لهستانیان از سال ۱۸۳۰ علیه دولت

۱۵۰

* «فصلنامه شرق‌شناسی»، شماره ۲ (مسلسل ۹۵)، ورشو، ۱۹۷۵، صص ۲۳۵ - ۲۴۲.

استعماری روسی تزاری که به نام قیام نوامبر مشهور است زندانی و به قفقاز تبعید شده بود و از آنجا نخست نزد قیام کنندگان قفقازی رفت و بعد به ایران فرار کرد. در ایران گروه اندکی از هموطنان خود را که در ارتش ایران بودند پیدا کرد. مانند آنان او هم به این ارتش پیوست و حتی به درجه افسری رسید، اما به درخواست روسیه کم و بیش در سال ۱۸۳۹ م. این گروه منحل شد و به جنوب لهستان که تحت حکومت اتریش بود برگشت.

در دهه چهارم قرن ۱۹ م. لهستانیانی آمدند که حضورشان مربوط به نقش جدید ایران در رقابت ابرقدرتها برای به دست آوردن نفوذ هر چه بیشتر در خاورمیانه بود که این نقش ناشی از موقعیت جغرافیایی ایران و همچنین از تلاشهای شاهان قاجار برای تجدید حیات و اصلاح سازمان دولت بود. برای برآوردن این هدف، شاهان، متخصصانی از تمام اروپا به ایران دعوت کردند. مهمترین کشورهای اروپایی هیئت‌هایی علمی به ایران فرستادند، و بحثهای جدیدی راجع به ایران بوجود آمد. تعداد گزارش‌های توصیفی و متون علمی و نقشه‌ها و آلبوم‌ها افزایش پیدا کرد. باستان‌شناسان و جهانگردان، شرق‌شناسان و زمین‌شناسان به ایران می‌آمدند تا آن سرزمین را زیر پا بگذارند و با آن آشنا شوند. حال آنکه لهستانیان فقط به عنوان مأموران اداری به این کشور می‌آمدند، آن هم به عنوان مأموران دولتهای بیگانه و غیر لهستانی. بالطبع آنها وقت چندانی برای تحقیق گسترده نداشتند، اما به خاطر اینکه معمولاً مردمی باسواد و روشنفکر بودند، نتیجه اقامتشان در ایران منجر به کارهای علمی می‌شد.

در سال ۱۸۳۰ م. مستشرق لهستانی، آleksander Chodzko^۱، به عنوان کارمند سفارت روسیه به ایران آمد و بیش از ۱۱ سال در ایران به سر برد. پدر او نویسنده معروفی بود و برادرش، یوسف، مهندس نقشه‌برداری بود که قفقاز را مساحی کرد و کوه آرارات را فتح کرد.

خوجکو بعد از اتمام موفقیت‌آمیز دبیرستان، وارد دانشکده زبان‌شناسی دانشگاه شهر ویلنیوس شد و آنجا با آدام میسکیه ویچ^۲، شاعر بزرگ لهستانی، و دیگر اعضای انجمن مخفیانه نوجوانان لهستانی به نام «فیلوماتها» مانند[زن^۳ و اودنیس^۴ آشنا شد. به نظر میسکیه ویچ، خوجکو از میان آشنایانش از با استعدادترین شاعران بود و برایش آینده روشنی در سرودن شعر پیش‌بینی می‌کرد. توجه داشته باشیم که خوجکو شعری تحت عنوان Maliny («تمشک») داشت

1 - Aleksander Chodzko

2 - Adam Mickiewicz

3 - Zan

4 - Odyniec

H. 71

SPECIMENS
OF THE
POPULAR POETRY OF PERSIA,
AS FOUND IN THE
ADVENTURES AND IMPROVISATIONS
OF
KURROGLOU,
THE BANDIT-MINSTREL OF NORTHERN PERSIA:
AND IN
THE SONGS OF THE PEOPLE INHABITING THE SHORES OF
THE CASPIAN SEA.

FAMILY COLLECTED AND TRANSLATED, WITH HISTORICAL AND
ETHNOLOGICAL NOTES,

BY

ALEXANDER CHODZKO, ESQ.

FOR. M.M. R.A.S.



LONDON.
PRINTED FOR THE ORIENTAL TRANSLATION FUND
OF GREAT BRITAIN AND IRELAND,
AND SOLD BY
V. H. ALLEN AND CO., LEADENHALL STREET; DUBUAT, PARIS;
AND BROCKHAUS AND CO., LEIPZIG.

MDCCLXXII

۱۵۲

که سلواسکی^۱ را برای نوشتن نمایشنامه (بالادینا^۲) به فکر واداشته بود. همچنین ترانه معروف لهستانی «استاخ انگشتری برایم از بازارچه آورده از آن اوست. اما آینده خوجکو از مسیر دیگری گذشت.

در سال ۱۸۲۱ م او در انستیتوی شرق‌شناسی پترسبورگ نام‌نویسی کرد و در آنجا زبانهای شرقی، مخصوصاً زبان فارسی را یاد گرفت که استاد آن، ترکی آذری به نام میرزا جعفر توبچی‌باشی بود. بعد از به پایان رساندن تحصیلات، خوجکو مترجم کارپردازی روسیه در تبریز و بعد در تهران و بالاخره کنسول روسیه در رشت شد. خوجکو در طی اقامت خود در ایران به سفرهای فراوانی رفت. او شکار می‌رفت و با مردم صحبت می‌کرد و مثل دیگر اعضای انجمن فیلوماتها که از هنر سنتی الهام می‌جستند، ترانه‌های محلی و گویش‌ها را جمع‌آوری می‌کرد. در طی سفرهای ایرانی خود، خوجکو ماجرای زیادی داشت. همانطور که ولادیسلاو میسکیه ویچ، پسر شاعر نابغه لهستان، تعریف می‌کند: خوجکو روزی برای شکار رفته بود و در تعقیب شکار به روستایی رسید که اهالی آن مبتلا به مرض وبا بودند. او می‌خواست ببیند، آیا می‌تواند آنجا مدتی بماند یا به خاطر وجود وبا وضع آنجا برایش خطرناک است و این را از کدخدای آن آبادی سؤال کرد. کدخدا در جواب او گفت:

— واللّه، هر روز چند صد آدم می‌میرند اما تا به حال هیچ شخص فرنگی نمرده است.

خوجکو با احساس آرامش تشکر کرد. اما قبل از رفتن به ذهنش رسید که بهتر است پرسد چند نفر خارجی در آبادی هستند.

کدخدا با کمال آرامش جواب داد:

— فقط شما.

خوجکو فوراً چمدانش را بست و از آبادی فرار کرد.

بعد از چندین سال او کتاب *Etudes philologiques sur la langue kurde, dialecte de Soleimaniye* («تحقیق زبانشناسی و ادبی پیرامون گویش سلیمانیه زبان کردی») [به زبان فرانسه] چاپ کرد. آنجا توضیح می‌دهد که هر چند اکثر نمونه‌های کتاب را در پاریس براساس روایت‌های مردی کرد به نام احمد خان مقیم آن شهر یادداشت کرده، اما در طی سفرهای خود به خراسان، الموت، همدان، گروس، تخت سلیمان، مراغه و کناره دریاچه شاهی — مناطقی که کوردنشین بود یا کردها به آنجا سر می‌زدند — اطلاعات زیادی راجع به گویششان به دست آورد. براساس این توضیحات خوجکو، معلوم می‌شود او چه مناطقی از ایران را دیده است.

در سال ۱۸۳۲ خوجکو از تهران به گیلان سفر کرد. او در نامه‌ای تحت عنوان Widok Glianu, wyjatek z listu pana Aleksandra Chodzki pisanego w zeszlym roku z persji (منظره‌ای از گیلان، قسمتی از نامه آقای آلساندر خوجکو که پارسال در ایران نوشته شد) خطاب به دوستی وصف این سفر را تا حدودی بیان کرده است. این نامه در هفته‌نامه لهستانی به نام «Tygodnik Petersburski» که در آن ایام در شهر پترسبورگ منتشر می‌شد، به چاپ رسید. سفر گیلان، سفر پرماجرایی بود. خوجکو از گیلان خوشش آمد، از طبیعت سرسبز آن، از مناظر شاد و جورواجورش که با جنوب بیابانی ایران تفاوت دارد. او با قلم سرشار از احساسات می‌نویسد که روز ۲۸ ژانویه بود [یعنی وسط زمستان] که آنجا گل بنفشه می‌چید. در بیشه شاخه‌های درخت انگور وحشی این سو و آن سو می‌پیچید، شمشاد می‌روئید، و آدم حتی می‌توانست ببر پیدا کند. دهات گیلان با سقفهای پوشالی، با تیرک‌های بالای آن و با دودی که از دودکشها به آسمان می‌رفت، خوجکو را به یاد وطنش می‌انداخت.

احتمالاً بعد از آنکه خوجکو کنسول روسیه در رشت شد، سفرهای دیگری در گیلان انجام داد. مثلاً اطلاع داریم که در تابستان سال ۱۸۳۸ در کوههای رودبار زیتون گیلان به سر می‌برد. براساس خاطرات سفر پنج روزه‌اش از راه رشت، دوشنبه بازار، شیخ حاجی، لات، نوکلبر [؟]، رودبار، پل منجیل، خرزان، مرزه و قزوین می‌شود حدس زد که این سفر را چند بار انجام داده است. بعد از سالها، گزارشی از سفر گیلان را تحت عنوان Le Gilan ou les marais Caspiens («گیلان یا دریای خزر») [به فرانسه] چاپ کرد.

از میان سفرهای متعدد خود، راجع به سفر در سال ۱۸۳۵ به حوزه خزر مشروح‌تر نوشت که آن را همراه سروان معروف انگلیسی هنری راولینسون که سیاح و علاقه‌مند به باستان‌شناسی بود انجام داد. خوجکو یادگارهای این سفر علمی را تحت عنوان Poyezdka iz Tegerana k Kaspiyskim Vrotam («سفری از تهران به دروازه خزر») در یک مجله جغرافیایی روسی زبان چاپ کرد. هدف این سفر، تحقیق و آشنایی در باب آثار تاریخی منطقه‌ای بود در جنوب [؟] شرقی تهران که کمتر سیاح اروپایی به آنجا رفته بود.

خوجکو از خدمت خود در دیپلماسی روسیه راضی نبود. پس در اواخر سال ۱۹۴۱ به مرخصی رفت و از خاورمیانه، یونان و ایتالیا بازدید کرد و بالاخره به فرانسه رفت و همانجا در سال ۱۸۹۱ چشم از جهان فرو بست.

خوجکو در زمان تحصیلات خود در انستیتوی شرق‌شناسی پترسبورگ چند ترجمه و کار مستقل در زمینه شرق‌شناسی نوشت، اما اقامت در ایران مسیر فعالیت ادبی او را به کلی عوض کرد. از این به بعد او به شرق‌شناسی علمی رو آورد. مهمترین کار وی Specimens of the

Popular Poetry of Persia) («نمونه‌هایی از اشعار عامیانه ایران») است که نویسنده فرانسوی ژورژ، ساند، آن را به زبان فرانسه ترجمه کرده است. اهمیت این اثر در این است که خوجکو پیشوای علاقمندی به ادبیات محلی ایران است و خدمتی برای شناخت آن کرده است. چون تا آن زمان بیشتر ادبیات درباری و آثار قشرهای بالای جامعه مورد توجه محققان قرار می‌گرفت. خوجکو ادبیات شفاهی و عامیانه را وارد زمینه تحقیقات شرق‌شناسی کرد و نخستین فردی بود که توجه شرق‌شناسان را به گویش‌های متنوع محلی که تا آن زمان نسبت به آن بی‌اعتنایی می‌شد، جلب کرد، یعنی گویش‌های طالش، زبان کردی که با فارسی شباهت زیاد دارد و زبان ترکهای آذری ساکن ایران. خوجکو آثار با ارزش فراوانی در مورد ادبیات فارسی به زبان فرانسه تألیف کرد، مانند: Le theatre persan («تئاتر ایرانی»)، Le Khorasan et son heros populaire («خراسان و قهرمانان مردمی آن»). او به طور مستقیم از ترانه سرایان و نقالان محلی، داستان‌ها را جمع‌آوری می‌کرد. علاوه بر این، دستور زبان فارسی ادبی را [تحت عنوان Grammaire persane ou principes de l'iranien moderne] «دستور زبان فارسی یا ساختار فارسی نو» نوشت که این کتاب چند بار تجدید چاپ شده است و تا زمانی که چندین دور مورد استفاده قرار می‌گرفت.

در اواخر دهه سوم قرن ۱۹ م. فرستنده مهاجران لهستانی، آلكساندر ورشچینسکی^۱، که در قیام نوامبر شرکت کرده بود و بعداً کارگزار مهاجران لهستانی در ترکیه بود، به ایران آمد. در سال ۱۸۴۲ به دستور امیر ولادیسلاو چارتورسکی [رهبر نهضت آزادیخواه لهستانی در تبعید] قرار بود از مرز روسیه با ترکیه و ایران عبور کند. اما او فقط از ارزروم به تبریز رسید و در آنجا در فوریه سال ۱۸۴۳ درگذشت. از او نوشته‌ای موجود نیست به جز دستنوشته‌هایی راجع به دستور زبان ترکی و چند نقد ادبی و نیز ترجمه نامه یکی از وزیران ایرانی به نام میرزا صادق به میرزا حسین، سفیر ایران در استانبول. این نامه دارای اطلاعات جالبی راجع به یک شخص لهستانی به نام ایزیدور بوروسکی^۲ است که در ارتش ایران خدمت کرده بود.

ایزیدور بوروسکی یکی از آن لهستانیانی بود که در جستجوی ماجرا به دورترین نقطه‌های کره زمین می‌روند. او همراه بولیوار در امریکای جنوبی جنگیده بود، بعد در مصر در خدمت محمدعلی بود تا اینکه سرانجام به ایران رسید و در ارتش این کشور به مقام مهمی نائل شد. گویا در سال ۱۸۳۱ [قبل از شکست قیام نوامبر] کوشش می‌کرد ایرانیان را برای کمک نظامی به لهستان قانع کند. بوروسکی در اردو کشی به هرات علیه انگلستان شرکت کرد که مطابق تحریک‌های روسیه انجام شده بود. همانجا در زمان نبرد هرات در اواخر ماه ژوئن و یا در اوایل

ترجمہ الذہب انسی بوند انسی بردشت الحکیم

ZENDAVESTA

OU PLUTÔT

ZEN-DAWASTA.

EXPLIQUÉ

D'APRÈS UN PRINCIPE TOIT-À-FAIT NOUVEAU

PAR

علم لا بعلمی بعلمه حتی تعظیم کن

La science ne se découvre pas à l'instinct seul de son objet, avant que de se la soit vue à elle de l'autre son être.

Wasson.

IGNACE PIETRASZEWSKI,

19. LEURS SERVICES DES LIBRAIRIES UNIVERSITAIRES • L'UNIVERSITÉ DE WARSAW ET BUREAU DE L'ÉDITION APPROUVÉE À GRACZYK 40 10.

LE TEXTE EST ACCOMPAGNÉ
D'UNE TRADUCTION POLONAISE ET FRANÇAISE,
ET SUIVI D'UN VOCABULAIRE ET D'UNE GRAMMAIRE.

SECOND VOLUME.

CHIFFRE IX-XXII.

DU WENDIDAD.

BERLIN,

CHEZ PAUL TERZETZKY,

Imprimerie de Terzetzkij et Cie, Leipzigerstr. 112

1962.

● تصویر چند کتاب بردشت اثر ایگناسی و تراشوسکی

ژوئیه سال ۱۸۳۸ کشته شد. در نامه مذکور، وزیر ایران، میرزا صادق، راجع به حمله ایرانیان به هرات می‌نویسد:

«تحت فرمان ژنرال لهستانی‌نمان بوروسکی، جوانمردترین جوانمردها که مرگ به شهرت او غبطه می‌خورد و او را لحظه‌ای بر گرفت که داشت بر آب بند ارگ پرچم شیر و خورشید را می‌افراشت، یا شادی به استقبال مرگ می‌رفتیم.»

در اواخر دهه سوم و یا در اوایل دهه چهارم قرن ۱۹ م یان ویتکیه و بیچ با مأموریت مخفیانه به ایران آمد. او شخصی بود مرموز، که هنوز هم توجه و علاقه مورخان و نویسندگان را به خود جلب می‌کند. ویتکیه و بیچ اول توطئه‌گر بود و لقب برادر سیاه پیدا کرد، به ارسک در کوهستان اورال تبعید شد، بعد آجودان ژنرال واسیل پروسکی در اورنبرگ شد و بالاخره مأمور مخفی در کابل شد. در تبعید، زبان فارسی، قزاقی و دری یاد گرفت و جزء آدمهایی بود که شیفته مشرق زمین شده بودند.

در راه کابل، ویتکیه و بیچ از قسمت شمال شرقی ایران گذشت که تا آن زمان کمتر خارجی آن را دیده بود. راهنمای او، یک مرد تاجیک یا ایرانی به نام عبدالواهب، سفرنامه می‌نوشت و بعد از سالها جغرافی‌دان روسی، ایوان بلارمبرگ، آن را چاپ کرد. با کمک این سفرنامه، دقیقاً مسیر سفرهای یان ویتکیه و بیچ در سالهای ۱۸۳۷ - ۱۸۳۹ در ایران شناسایی می‌شود.

با دریافت دستور سفر به افغانستان، ویتکیه و بیچ فرصتی پیدا کرد تا از ایران شرقی بازدید کند. در سپتامبر سال ۱۸۳۷ به نیشابور، مرکز اصلی این منطقه رسید و به سوی رودخانه‌ای در جنوب شرقی این شهر راه افتاد. از گردنه بدردی گذشت و بعد از اینکه تربت حیدریه و سنگان بالا را پشت سر گذاشت، دشتی شروع شد که سمت چپ آن کوه نسبتاً بلند بسگم بود. ویتکیه و بیچ از راه خواب و سنگان پائین، به مجن رسید. از اینجا کوهستان قاشن را دور زد و مسیرش را به سوی جنوب غربی عوض کرد تا بعد از پشت سر گذاشتن قاشن دوباره به سوی جنوب شرقی برود. آنگاه به طیس در کنار کوه طیس رسید و از راه جنوب به دوروح [؟]. به احتمال قوی از راه گردنه چاک سگک در منطقه‌ای متروک از مرز افغانستان عبور کرد و عازم قندهار شد و از آنجا به شمال شرقی رفت و به کابل رسید.

در سال ۱۸۳۸ به اردوی ایرانی کنار شهر هرات ملحق شد و در اوایل سال ۱۸۳۹ از سیستان به ایران برگشت و از راه کویر به کاشان و از آنجا به تهران رسید. زان در نامه خود راجع به او نوشت:

«دوست ما باتر [منظور همان ویتکیه ویچ است] در نامه‌ای به ایواشکیویچ نوشت که حالش خوب است و سرگرم رام کردن اسبهای ایرانی است. در کاخ شاه به نام کاخ قاجار در ۷ کیلومتری تهران زندگی می‌کند.»

ویتکیه ویچ از شاه هدایایی دریافت کرده بود اما آن را به مردم بخشید، فقط مدال خورشید را نگهداشت، اما آن را هم می‌خواست گرو بگذارد چون دائم مشکلات مالی داشت.

به احتمال قوی ویتکیه ویچ از ایران و از راه تفلیس برگشت. روز جمعه، سه روز قبل از عید یان مقدس [که شب انقلاب تابستانی می‌باشد] در روز ۲۴ ژوئن سال ۱۸۳۹، زان، ویتکیه ویچ را در پترسبورگ در خیابان نوسکی پورسپکت ملاقات کرد و ویتکیه ویچ «خوش لباس و خوشحال به نظر می‌رسید». با هم قرار گذاشتند تا ویتکیه ویچ راجع به سفر خود صحبت کند اما زان دیگر او را ندید. ویتکیه ویچ سر قرار حاضر نشد، در عوض پیش زان نامه‌ای گذاشت که می‌گفت:

«باتر زندگیش تمام شد.»

چند وقت بعد از ویتکیه ویچ، شرق‌شناسی دیگر به نام ووچیخ کاژیمیرسکی^۱ به ایران رسید. در تبعید، قرآن ترجمه می‌کرد. همچنین یک لغتنامه عربی - روسی گردآوری کرد (و دومین ترجمه گلستان سعدی را به لهستانی انجام داد) بعداً مدتی چند به عنوان مترجم سفارت فرانسه در ایران کار کرد و در عین حال کارگزار گروه سیاسی لهستانیان به نام «هتل لامرب» بود که اداره کل آن در فرانسه قرار داشت. از آنجا که روسیه اصرار داشت فرانسه با مهاجران لهستانی همکاری نکرده و آنها را استخدام نکند، کاژیمیرسکی طبق پیشنهاد و تشویق فرانسویها نام خود را به آدالبرت بیبرشتاین^۲ عوض کرد. این نام جدید، اشاره‌ای بود به محل سکونت اجدادش در آبادی‌ای به نام بیبرشتاین که به آلمانی یعنی سنگ بیدستر در سیلسیای سفلی. اجدادش از آنجا به لهستان مرکزی منتقل و با گذشت زمان کاملاً لهستانی شده بودند. اقامت بیبرشتاین در ایران دیری نپایید و هیچ یادداشتی هم از این سفر به جا نگذاشت.

به عنوان کارمند پروس، شخص لهستانی دیگری به ایران آمد به نام ایگناتسی پیتراشوسکی^۳، فوق لیسانس انستیتوی شرق‌شناسی پترسبورگ. او قبلاً مدتی در استانبول زندگی کرده بود، مترجم کنسولگری روسیه در یافا و اسکندریه بود و در سالهای ۱۸۳۸ - ۱۸۴۰ به عنوان کنسول در یافا کار می‌کرد. او به سکه‌های شرقی علاقه مخصوصی داشت و آن را

1 - Wojciech Kazimirski

2 - Adalbert Biberstin

3 - Ignacy Pietraszewski



Adam Mickiewicz (1798-1855)



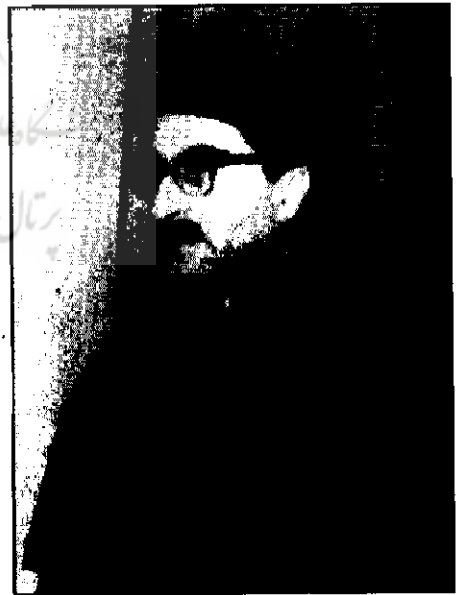
Aleksander Chodzko (1804-1891)

الکساندر چوچکو



Jan Witkiewicz (d. 1839)

یان ویتکیه ویچ



Jan Reychman (1910-1975)

یان ریچمان

جمع‌آوری می‌کرد. علاوه بر این، ترجمه زند اوستا را به دست گرفت. می‌خواست ثابت کند که اوستا در واقع اثری اسلاویست و اعتقاد داشت که زبان اوستایی، زبان اسلاوی باستانی می‌باشد. مطابق این اعتقاد برای ترجمه خود این عنوان را برگزید: «اثر اسلاوی که سه هزار سال در دست یک خانواده مانده است، یعنی نه زند اوستا بلکه زندشتا یعنی کتابچه حیاتبخش زرتشت». هزینه چاپ این اثر با خود او بود اما برخلاف انتظارش، این ترجمه نه شهرت علمی به او داد و نه پول چاپ را برگرداند. بالاخره بدون پول کافی برای زندگی، پیتراشوسکی در سال ۱۸۶۰ شغل مترجمی سفارت پروس در تهران را قبول کرد. با کمال میل و با شادی عازم تهران شد، چون در آن پایتخت اجداد قبیله اسلاو را می‌دید. اما از این سفر رسمی به ایران هیچ یادداشتی از او باقی نمانده است. پیتراشوسکی آثار زیادی چاپ کرد، از جمله خلاصه دستور زبان زند اوستا به زبان فرانسوی تحت عنوان *Abrege de la grammaire Zendi* و ترجمه اثر ترکی «انوار سهیلی».

لهستانیانی که در قرن ۱۹ به ایران آمده بودند، دیپلماتها و شرق‌شناسانی بودند که در خدمت دولت‌های روس، ایران، فرانسه، پروس و یا لهستانیان مهاجر بودند. در اوایل دهه پنجم قرن ۱۹ فردی لهستانی به نام یان چارنوتا^۱ به ایران رسید که تابع قیصر اتریش بود و اصل لهستانی خود را آشکار نکرد. او به عنوان کارشناس از طرف دولت اتریش به ایران فرستاده شد، چون شاه ایران از کشورهای اروپایی، زمین‌شناسی خواسته بود. هر چند لهستانیان، اسم این مهندس معدن را نمی‌دانند، او در شناخت زمین‌شناسی ایران نقش مهمی ایفا کرده است. او کوشش کرد، دماوند، بلندترین کوه ایران را با ارتفاع ۵۶۴۰ متر، فتح کند.

این سفر را براساس علاقه خود نسبت به معدن از سر گرفت. جزئیات آن را از گزارش فرستنده روسی در تهران، دولهوروکی، می‌شناسیم که آن را برای انجمن جغرافیایی روسیه نوشته بود. بعداً این گزارش در تفلیس در مجله «کار شعبه قفقازی انجمن جغرافیایی روسیه» چاپ شد.

چارنوتا اول قله را از طرف اسک بررسی کرد و بعداً تصمیم گرفت آن را از سمت غرب فتح کند. روز ۲۷ اوت ۱۸۵۲ همراه چند نفر بلد و پیشخدمت و باربر، ده اسک را ترک گفت و همین روز به رینه رسید. ۲۸ اوت [۶ شهریور ۱۲۳۱ ش] پیاده به بالای قله رسید و آنجا در انتظار حاملها ماند، چون قرار بود آنها وسایل مساحی را بیاورند. اما باربرها نیامدند. چارنوتا مجبور شد شب را بالای قله سر کند و به خاطر سرمای شدید می‌دوید تا گرم شود. صبح وقتی که پیدایش کردند، نیمه جان بود. کار مساحی خود را انجام نداد و علاوه بر این غارتگرها به او حمله کردند و مجبور شد تمام پول خود را به آنها بدهد. پس سفر او به قله دماوند پایان خوشی

نداشت. بعد از آن چارنوتا سفری دیگر به معدن مس در قره داغ انجام داد اما ذات الریه مانع کار او شد و بالاخره مرد. چارنوتا ۲۰ سپتامبر سال ۱۸۵۲ در تهران چشم از جهان فرو بست.

حالا که صحبت فتح دماوند از طرف لهستانیان شد، شایان ذکر است که یک جنگلیان از قفقاز به نام لودویک ملوکوشویچ^۱ در سال ۱۸۷۸ به بالای این قله رسید.

علاوه بر دیپلماتها و کارگزاران، ارتشیان و زمین‌شناسان، شرق‌شناسان و شاعران، ایران از حضور راهب لهستانی نیز بی‌نصیب نماند. این راهب به نام مانسوت آتولیخ^۲، عضو فرقه فوانسیسکان و اهل شهر کراکو بود. آتولیخ در دیر فوانسیسکان‌ها در استانبول به سر می‌برد. وقتی خبر رسید که در ایران مهاجران لهستانی به سر می‌برند، سرپرستی معنوی از این دسته اندک به عهده او گذاشته شد. مطابق این وظیفه جدید خود، راهب از راه طرابوزان و ارزروم روز ۱۲ ژوئیه سال ۱۸۳۸ به مرز ترکیه و ایران رسید و ۱۸ ژوئیه در سلماس بود. در آنجا باخبر شد که مطابق قرارداد که تازه بین ایران و روسیه بسته شده بود، همه لهستانیان مقیم ایران باید از خاک این کشور اخراج شوند. پس دیگر کاری در ایران نداشت و تصمیم گرفت به استانبول برگردد.

در مسیر تبریز ماجراهای زیادی داشت. در دفترچه یادداشت خود نوشت: «مسافرهایی که از ایران برمی‌گردند می‌گویند که امسال در کردستان در نزدیکی ایروان [دیواندره؟] در دوران قحطی شدید، خدا بر خلق خود رحم کرد و به مدت یک ماه مانده از آسمان می‌ریخت تا بالاخره در ماه ژوئن درو شروع شد.»

تا دهه ششم قرن ۱۹ لهستانیان زیادی در ایران سفر می‌کردند اما از آن زمان به بعد تعدادشان رو به کاهش گذاشت. سی سال طول کشید تا در اواخر آن قرن دوباره چند نفر لهستانی به ایران سفر کنند. این بار آنها پزشک و مهندس بودند. دیگر دوره کارگزاران مخفی و فرستادگان مخصوص به پایان رسیده بود.

در سال ۱۸۸۴ پزشک لهستانی، ولادیسلاو یابلونوسکی^۳، که برای ترکیه کار می‌کرد از استان‌های غربی ایران که اروپائیان کمتر آن را می‌شناختند، بازدید کرد. وظیفه او جلوگیری از مرض طاعون در ناحیه مرزی ایران و ترکیه بود. روز ۳ مارس نزدیک خانقین از مرز عبور کرد و به کرمانشاه رسید و ۱۰ مارس در صحنه بود. بعد از رد شدن از رودخانه کمینچر، خیس و یخ زده به کنگاور رسید. در راه همدان گروه او با مه غلیظ و برف مواجه شد. در این شرایط یابلونوسکی

1 - Ludwik Młokosiewicz

2 - Manswet Aulich

3 - Władysław Jabłonowski

با همسفرانش به مدت سه ساعت از گردنه کوت گذشتند تا بالاخره در دهی به نام زخا^۱ استراحت کردند. بعد از چند ساعت پیاده روی، همدان - اکباتان قدیم - را دیدند. اما بابلونوسکی مایوس شد. انتظار داشت دست کم باغ معلقی پیدا کند، در حالی که مطابق یادداشتش: «همه جا آشغال و تپه های زیاله و جسد حیوان مرده در جویبار و بوی گند بود - اول اینها به چشمم خورده». او تا ۱۸ می در همدان به سر برد و سپس از راه کنگاور و صحنه به کرمانشاه رسید و در آنجا تا ۱۸ ژوئن ماند. بعداً شغل پزشکی در عراق عثمانی به او داده شد و بنابراین خاک ایران را ترک کرد و دیگر به آنجا برنگشت.

در سال ۱۸۷۰، هیرونیم استبنیسکی^۲، مهندسی که در خدمت دولت روسیه بود، سفر علمی به مرزهای شمال شرقی ایران را شروع کرد. در طی این سفر فهمید که سلسله کوه کورن داغ در واقع پایان شمالی و شمال غربی سلسله کپه داغ است، که رود اترک آن را در غرب از البرز و رود تجن از سلسله کوهی که در شرق آن هست جدا می کند. در سال ۱۸۷۲ دامنه غربی کوهستان کپه داغ را بررسی و دو قلّه ناشناخته آن را کشف کرد که تا آن زمان در نقشه نشان داده نمی شد. این قلّه قسمت غربی کوهستانی است که استبنیسکی آن را ترکمنی خراسانی نامید و این اسم بعداً همه جا معمول شد. در مجموع این مهندس لهستانی حدوداً ۳۲۰۰ کیلومتر راه پیمود که ۱۷۰۰ کیلومتر از آن روی خاکی بود که تا آن زمان هیچ شخص اروپایی با بر آن ننهاده بود.

در سال ۱۸۷۴ استبنیسکی سفر جالبی از تفلیس به تهران انجام داد. هدف آن، تماشای خورشید گرفتگی از طرف سیاره زهره بود که قرار بود بین ۱۳ نوامبر و ۱۹ دسامبر اتفاق بیافتد. بعداً خاطرات این سفر را یادداشت کرد و در سال ۱۸۷۹ در مجله Wedrowiec («مسافر پیاده») که در ورشو منتشر می شد، تحت عنوان «سفر علمی به تهران» چاپ کرد. کنسول [روس] در گیلان آ. شزپوتوسکی در تشکیل قافله به او کمک زیادی کرد. همچنین مقامات ایرانی نسبت به استبنیسکی لطف نشان دادند و با کمک آنها موفق شد مساحی لازم را انجام دهد و ۲۰ دسامبر [۲۹ آذر ۱۲۵۳ ش] رد شدن زهره از جلوی قرص خورشید را تماشا کند.

چندین سال بعد از کار استبنیسکی، کوههای مرزی ایران دوباره مورد بررسی قرار گرفت. این بار بررسی کننده زمین شناس بزرگی بود به نام کارول بوهدانویچ^۳. در سالهای ۱۸۸۶ - ۱۸۸۸ او چند سفر به خصوص در کوههایی که در شمال آن بینابان قره قوم و در جنوب آن دره قوچانی مشهودی واقع شده است انجام داد. از جمله به قلّه علی میرزا رسید که در دامنه جنوبی آن معدن

1 - Zacha

2 - Hieronim Stebnicki

3 - Karol Bohdanowicz



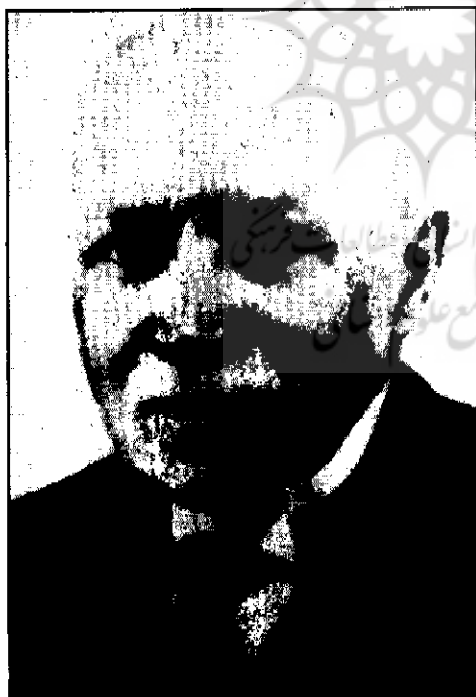
Ignacy Pietraszewski (1799-1869)

ایگناتی پیه تراشومسکی



● ایوانا نوویسکا نویسندهٔ مقال

۱۶۳



Karol Bohdanowicz (1864-1947)

کارول بوهدانویچ



Jan Reychman (1910-1975)

یان ریهمان

فیروزه بود. این فیروزه بوهدانوویچ را به یاد فیروزه معدن لهستانی در یوردانوو در سلسی سفلی انداخت. معدن ایرانی نزدیک شهر نیشابور بود. در شش و نیم کیلومتری غرب این معدن، معدن نمکی بود به نام معدن قره قوچ توس. بوهدانوویچ گزارش این سفر را در سال ۱۸۸۸ در مجله معدن شناسی روسی Gorniy Zhurnal چاپ کرد. در سال ۱۸۸۷ دوباره سفر مشابهی انجام داد و یک سال بعد جزئیات آن را در مقاله‌ای تحت عنوان «واژگانی چند پیرامون دیکته اسامی جغرافیایی و جغرافیای ایران شمالی» به زبان روسی چاپ کرد. در مجموع او از ۳۰۰ کیلومتر ستیخ کوهستان ترکمنی خراسانی گذشت و تقریباً ۶۰۰ کیلومتر از این رشته کوه را شناسایی کرد. نتیجه سفرهای او کشف‌های گوناگونی بود. بوهدانوویچ به این نتیجه رسید که در شمال ایران سه نظام کوهستانی جود دارد: ۱) سلسله ترکمنی خراسانی که به دماغه هندوکش می‌پیوندد؛ ۲) البرز که در شمال شرقی ایران به تدریج از ارتفاع آن کاسته می‌شود؛ و ۳) دشت کویر با زمین‌های وسیع شور و بی‌آب. بوهدانوویچ نقشه‌های این مناطق را هم کشید.

سیاح دیگر لهستانی که از قسمتهای شمال غربی و مرکزی ایران بازدید کرد زنی بود به نام ماریا راکووسکا - راتولد^۱، او فوق‌لیسانس طبیعت‌شناسی از سوربن فرانسه بود که با پزشکی لهستانی ازدواج کرده بود. شوهر او، ویتولد راتولد^۲، متخصص امراض چشم بود و دستیار کساوروی گالزووسکی پزشک^۳. ناصرالدین شاه می‌خواست بیماری تراخم ریشه کن شود، پس گالزووسکی را به ایران فرا خواند. در سال ۱۸۹۴ این چشم پزشک برای چند هفته به ایران سفر کرد. در طی این سفر همکار جوان خود، راتولد را به شاه معرفی کرد. سپس در همین سال ۱۸۹۴ راتولد و همسرش عازم ایران شدند. این زن و شوهر برخلاف عادت آن زمان، مسیر آبی دریای خزر و بندرانزلی را انتخاب نکردند بلکه مسیر دشوار زمینی را از راه طرابوزان ترجیح دادند. ماریا راتولد این سفر خود را به طور مشروح در کتاب Podroz Polki do Persji («سفر یک زن لهستانی به ایران»)، توصیف کرده است.

خانم و آقای راتولد بیش از دو سال در ایران ماندند. آقای راتولد در تهران مدیر شفاخانه‌ای بود. همسرش تهران و اطراف آن را به خوبی می‌شناخت. در کتاب [دو جلدی] خود به توضیحات شاردن و موریه و اولیور اشاره و از آثارشان نقل قول کرده است. او زندگی ایرانیان آن زمان را که برای اروپائیان عجیب و شرقی به نظر می‌رسید با همه جزئیات، با همه آداب و رسوم غریب که برخی را اصلاً نمی‌پسندید، شرح داده است. با وجود این هنگامی که قرار بود ایران را

1 - Maria z Rakowskich Ratuldowa

2 - Witold Ratuld

3 - Ksawery Galezowski

ترک کند، اعتراف کرد «هیچ شخص اروپایی پیدا نمی‌شود که بدون غصه از این کشور خارج شود و وقتی خارج شد، دلش برای آن تنگ نشود».

وقتی که خانم و آقای راتولد در سفر برگشت خود در بندرانزلی سوار کشتی می‌شدند، این زن مسافر غمگین شد و در این مورد نوشت:

«حیف است آدم این ایران آفتابی را، این سرزمین آداب و رسوم مخصوص اما زیبا را ترک کند. کشوری را که توانسته است تمام آن جو باطن شاعرانه زمان گذشته را حفظ کند، کشوری که در آن، چشم از دیدن تصاویر سحرآمیز زندگی و طبیعت سیر نمی‌شود».

راجع به لهستانیان دیگری که در آن سالها در ایران بودند اطلاعات اندکی داریم. می‌شود اسم آدام الانوسکی^۱ را آورد که در دهه هشتم از قفقاز برای تحقیقات پرنده‌شناسی به ایران سفر کرد. و در سال ۱۹۰۵ مجله ذکر شده «Wedrowiec» خیر داد که دکتری به نام استفان شانیاوسکی^۲ در راه تهران به بغداد به مقبره ابن‌سینا در همدان سر زده است.

ایران دوباره شاهد آمدن آوارگان و فراریهای لهستانی از اسارت روسیه در زمان جنگ جهانی اول می‌شود. در زمان بین دو جنگ جهانی، سیاحان و دیپلمات‌ها و تاجرها به ایران می‌رسند و دوباره آوارگان و سربازان لهستانی در زمان جنگ جهانی دوم در ایران دیده می‌شوند. اما این حکایت دیگریست.*

1 - Adam Uanowski

2 - Stefan Szaniawski

* در واقع شوروی بعد از حمله خود به لهستان در ۱۷ سپتامبر ۱۹۳۹ (یعنی درست ۱۷ روز بعد از حمله هیتلر)، لهستانیان را به زور داخل خاک خود برده بود. اما در زمانی که این مقاله نوشته شد، کسی اجازه نداشت به طور واضح در مورد این جنایت شوروی بنویسد. چون مطابق تبلیغات رسمی حکومت کمونیستی در لهستان، شوروی بهترین دوست لهستان بود و ذکر جنایتی که رژیم کمونیستی روس در حق ملت لهستان انجام داده بود ممنوع بود و سانسور می‌شد. (مترجم)